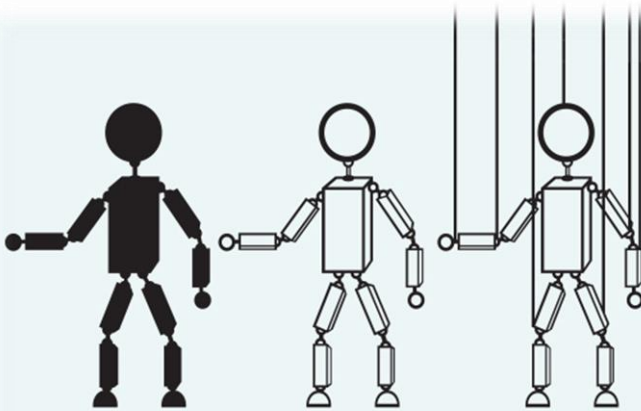


# اَبَر ماریوت یا روح آفرینش گر؟<sup>۱</sup>

شاهین نصیری



جان گری و پرسش از آزادی



<sup>۱</sup>عنوان اصلی سخنرانی:

An *Uber-marionette* or a Creative Soul? (a short reflection on Gray's 'The Soul of the Marionette')

در بهار ۲۰۱۵، به مناسبت رونمایی از کتاب «روحِ عروسک خیمه‌شب‌بازی» نوشته‌ی جان گری (John Gray)، همایشی در شهر لاهه برگزار شد.<sup>۱</sup> در این همایش فرصتی به من اختصاص یافت تا با ارائه‌ی مقاله‌ای در حضور این فیلسوف نام‌آشنای انگلیسی، ایده‌ی اصلی اثر، یعنی رویکرد گری به آزادی، را مورد نقد و بررسی قرار دهم.<sup>۲</sup> در متن پیش رو، چکیده‌ی این سخنرانی را ارائه می‌کنم. - ش.ن.

خواندن کتاب روحِ عروسک خیمه‌شب‌بازی، من را ناخودآگاه به یاد آخرین نامه‌ی ووبو اُکلس (Wubbo Ockels) که کمی پیش از مرگش خطاب به بشریت نگاشته بود، انداخت. اُکلس، فیزیک‌دان و فضانورد، نخستین فرد هلندی بود که با حمایت این کشور به فضا راه یافت و آن‌جا به زمین خیره شد. در زمانی که من در دانشکده‌ی هوا-فضا در شهر دلفت درس می‌خواندم، او یکی از اساتید محبوب و صاحب‌سبک آن دانشکده بود. ما برای او که یکی از طراحان برجسته و مدافعان سرسخت فناوری‌های پایدار و انرژی‌های تجدیدپذیر بود احترام زیادی قائل بودیم. اُکلس باور داشت که برای پاسداری از امکان حیات بر روی زمین، این نوع یا جنس فناوری‌ها نیست که باید «پایدار» شود، بلکه این منش و رویکرد ما نسبت به خود و زیستگاه بشر است که نیازمند دگرگونی است. نخستین جملات نامه‌ی او، که لحنی بسیار هشداردهنده دارند، این نگرش را به‌خوبی بازتاب می‌دهد: «دیگر بس است، ما زیاده‌روی کرده‌ایم!!! انقلاب

<sup>۱</sup> Gray, J. (۲۰۱۵). *The soul of the marionette: A short inquiry into human freedom*. New York: Farrar, Straus, and Giroux.

<sup>۲</sup> Presented at "John Gray meets Bas Heijne: Can We Change the World?"; Writers Unlimited, The Hague.

صنعتی ما را در شرایطی نامطلوب قرار داده است، ما مانند بولدوزر طبیعت را شخم زده‌ایم و زیستگاه بشر را ویران کرده‌ایم. باید این روند پایان یابد؛ ما باید دگرگون شویم و راهی دیگر برگزینیم.<sup>۱</sup> اُکلس باور داشت که انسان‌ها برخلاف نوروها و زنبورها، موجوداتی خودآگاه و هوشمند هستند که می‌توانند جهان خود را به سمت‌وسویی بهتر هدایت کنند. در این راستا، «اراده‌ی آزاد ما کلید حل مشکلات است، و تنها ایمان‌مان به انسانیت است که این اراده را به ما خواهد بخشید.»

با این همه اما سؤال مهم این‌جاست که آیا انسان می‌تواند به یاری اراده‌ی آزاد (*free will*) خود چنین دگرگونی بنیادینی را محقق سازد؟ طرح و ارزیابی این پرسش موضوع اصلی کتاب *جان‌گری* است. او با مقایسه‌ی انسان با عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی، به امکان و معنای آزادی بشری می‌پردازد. در نگاه اول، عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی اشیایی بی‌اراده و برده‌سان به نظر می‌آیند که عروسک‌گردان، آن‌ها را برای نمایش به بازی می‌گیرد. در مقابل اما تصور بر این است که انسان موجودی است با اراده که قادر است در میان گزینه‌های پیش رویش، آزادانه به گزینش‌گری بپردازد. در دوران مدرن، اراده‌ی آزاد مفاهیمی چون «خودآگاهی» یا «خودآزمایی» را در ذهن تداعی می‌کند. انسان مدرن احساس می‌کند که می‌تواند بر سازوکار طبیعت تسلط یابد و فرمانروای زندگی خود باشد. اراده‌ی آزاد، ما را از بقیه‌ی موجودات جدا کرده موقعیتی ممتاز در گستره‌ی طبیعت به ما می‌دهد. این درک از آزادی با دل‌بستگی انسان مدرن به اسطوره‌ی «پیشرفت» در هم آمیخته است. امروزه، ما در پی رشد اقتصادی، نوآوری تکنولوژیک، پیشرفت علمی، تولید دستگاه‌های گوناگون الکترونیکی و مصرف فرآورده‌های رنگارنگ و نو هستیم.

<sup>۱</sup> Ockels, W. (۲۰۱۴). *Happy Energy. The movement for a sustainable Earth and Us; Humanity.*

گری این باورِ مقدس به اراده‌ی آزاد و پیشرفت را به پرسش می‌گیرد. او استدلال‌های گوناگونی ارائه می‌کند تا نشان دهد انسان چندان هم با عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی تفاوتی ندارد. از دید او، «ما تنها در پس‌نگری (retrospect)، مؤلف کنش‌ها و زندگی خود هستیم» و تنها بخش بسیار کوچکی از زندگی ما با کنش ارادی و خودآگاه در ارتباط است. در بیش‌تر مواقع ما حتی به قصد و انگیزه‌های خود نیز به‌روشنی دسترسی نداریم. همانند فیزیک‌دان هلندی، گری به این نتیجه می‌رسد که کارهای بشر مدرن امکان زیستن او را به مخاطره انداخته است. همه‌ی ما با ویرانی‌های بشری چون جنگ‌های جهانی، تولید و استفاده از سلاح‌های کشتارجمعی، آلودگی گسترده‌ی آب و خاک و دیگر بحران‌های زیست‌محیطی آشنا هستیم. اما گری باور دارد که کنترل و هدایت امور به‌طور فزاینده‌ای از اختیار و اراده‌ی انسان خارج می‌شود، چراکه این جاندار دیگر قادر نیست به فرایندهای ویرانگری که آن‌ها را آغاز کرده پایان بخشد.

از نگاه گری، انسان جهان را به گونه‌ای دگرگون ساخته است که دیگر باید آن را جهان «پسانسان» (posthuman) نامید. زیست‌بیولوژیک انسان در نتیجه‌ی تأثیرات تغییرات اقلیمی دیگر ممکن نخواهد بود. توسعه‌ی گسترده در زمینه‌ی خودکارسازی فرایند تولید و فناوری اطلاعات در آینده‌ی نزدیک، نیروی کار انسانی را در چرخه‌ی تولید امری زائد خواهد کرد. حس زائد بودن و بی‌معناشدن وجودی بشر، نشانه‌ی مستقیم و آشکار ورود به دوران پسانسان است. در دوران پسانسان، انسان با ماشین‌ها و شبکه‌های رایانیک و مجازی در هم می‌آمیزد. در این دوران، ما در یک نظام سراسرین رایانیک (cybernetic panopticon) زندگی می‌کنیم، که در آن زیست بشر از سوی الگوریتم‌های رایانه‌ای، ماشین‌های هوشمند و سیستم‌های نظارتی خودکار کنترل و اداره می‌شود.

از دیدگاه گری، اراده‌ی آزاد شاخص منحصر به فرد بودن انسان نیست. بر عکس، این تضاد درونی انسان و میل او به معنا بخشی است که طبیعت ویژه‌ی انسان را نمایندگی می‌کند. تضاد درونی انسان، از یک سو، او را به ارضای امیال خود تشویق می‌کند و از سوی دیگر، همین امیال را به مثابه‌ی امری زیان‌آور نکوهش می‌کند. انسان هم‌نوع خود را فقط برای بقا و زنده ماندن از میان بر نمی‌دارد؛ این جاندار برای تحقق رؤیایها و آرمان‌های واهی خود (مانند پیشرفت، خدا، ملت و ..) به قتل و نسل‌کشی دست می‌زند. در سیاق اندیشه‌ی گری، تنها یک درک بسنده از آزادی می‌تواند وجود داشته باشد که البته در تقابل با آزادی «مثبت» (اراده‌ی آزاد و خودآگاهی) تعریف می‌شود. آزادی، کنش بینافردي عدم مداخله‌ی متقابل (mutual non-interference) است. آزادی مهارتی است نادر و کمیاب که به‌کندی آن را می‌آموزیم و به‌سادگی فراموش می‌کنیم.

این درک از آزادی همان آزادی «منفی» لیبرال‌ها است که آن را از «لوباتان» هابز (۱۶۵۱) به ارث برده‌اند. در جوامع تحت نظارت سیستم‌های فوق تکنولوژیک، این آزادی بیش از هر زمانی در مخاطره و زیر ضرب قرار می‌گیرد. در دوران ما، دفاع از حقوق بشر دست در دست تجاوزهای بشردوستانه، کشتار جمعی سوژه‌هایی که قرار بود از حقوق بشرشان دفاع شود و شکنجه‌ی «تروریست‌هایی» که دیگر پشت میله‌های گوانتانامو دست‌کمی از برده‌های قرن‌های گذشته ندارند، صورت می‌پذیرد. اگر از گری بپرسیم در چنین شرایطی تنها راهی که برایمان باقیمانده چیست حتماً پاسخ می‌دهد که باید تا اطلاع ثانوی به دنبال آزادی درونمان (inner freedom) باشیم. آزادی درون که او آن را از عرفای باستان و رواقیون وام می‌گیرد، مهارتی منفی است که به ما این امکان را می‌دهد تا خود را به پریشانی‌گزینش‌گری تسلیم کنیم و راه خود را در جهانی در حال سقوط بازیابیم. چنانکه بشریت دیگر امکان پیروزی بر محدودیت‌های درونی خود را ندارد، ما باید خودمان را به ناشناخته‌ها واگذار کنیم و بگذاریم معنای زیستن

خود پیدا و پنهان شود. به باور گری، آزادی درون دقیقاً همان چیزی است که در دوران مدرن مغفول مانده است.

حال بگذارید کمی به روش اندیشیدن گری به آزادی بنگریم. درک او از آزادی در گفتمانی جای می‌گیرد که در آن میدان معنایی آزادی پیشاپیش به دو قطب آزادی منفی و مثبت تقسیم‌بندی شده است. ساختمان فکر او در گفتمانی مسلط پایه‌ریزی می‌شود و تقسیم‌بندی‌های او از مرزهای روش‌شناختی خوانش غالب از آزادی پرده برمی‌دارد. اما، غلبه‌ی یک خوانش خاص از آزادی به این معنا نیست که راه‌های دیگری برای اندیشیدن به آزادی وجود ندارند. به‌عنوان مثال، آیا این امکان وجود ندارد که ما آزادی را در بطن توانایی‌های آفرینش‌گر انسان که از طریق آن‌ها چیزها و روابطی را که پیش از این وجود نداشته‌اند می‌فهمد و می‌آفریند، جستجو کنیم؟ به‌راستی، آیا انسان تنها و تنها به دنبال حل تضاد درونی خود و معنابخشی به زندگی است؟ آیا این تنها ویژگی صرفاً «انسانی» اوست؟ به گمان من، انسان از توانایی‌های دیگری چون نمایاندن، بازنمایاندن، سنجیدن، شمردن، محاسبه کردن، انگاشتن، پنداشتن، آفریدن، سخن گفتن، ساختن، گردآوردن، هم‌گذاری کردن (assemble)، تطبیق و تنظیم کردن، بناکردن و ویران کردن و بازساختن نیز برخوردار است. تمامی این کنش‌ها در توانایی‌های زبانی، فنی و هنری ما تجلی می‌یابند.

با آن‌که گری پیدایش علم، مذهب، فنون و هنر را به خلاقیت انسان نسبت می‌دهد، اما به این امر پاسخ نمی‌دهد که این خلاقیت - یعنی همان نیروی اصیل و آفرینش‌گر انسان - چه گونه و به چه شکلی جهان «انسانی» ما را می‌آفریند و نهادهای گوناگون آن را (از درک گوناگون ما از زمان و مکان گرفته تا قانون، اجتماعی شدن انسان و نوع ابزار تولید) بنیان می‌نهد. به همین دلیل، در خوانش او از آزادی درون که تسلیم و پذیرش باستانی را تداعی می‌کند، جایی برای آفرینش‌گری، تخیل و خیال‌پردازی اصیل

نیست. بی‌گمان، نیروی آفرینش‌گر انسان به خرد اراده‌گرا و ابزاری، خودآگاهی، خودآزمایی یا مفاهیمی دیگر از این دست فروکاستنی نیست؛ مگر آن که بخواهیم سرچشمه را با آبراهه یکی بینگاریم.

شاید بتوان آزادی را به‌مثابه‌ی سرچشمه‌ی کنش‌ورزی و آفرینش‌گری انسان در میان ابعاد سامان‌مند و آشفته‌ی هستی فهم کرد. با این رویکرد، می‌توان اندیشه‌ورزانه پذیرفت که ابعاد پیش‌بینی‌پذیر و سامان‌مند هستی با ابعاد آشفته و ناگاه آن درهم تنیده‌اند. منش آفرینش‌گر و اندیشه‌ورز بشر به او این امکان را می‌بخشد تا به بسندگی قوانین حاکم، قواعد، اصول، نهادها و پیش‌فرض‌های مسلط بیاندیشد و آن‌ها را دگرگون کند. چنین منشی را می‌توان در نگاه نگران فیزیک‌دان هلندی و در لابلای نوشته‌ی خلاقانه‌ی گری شناسایی کرد. با این همه، ووبو اُکلس سناریوی امیدوارکننده‌تری را برای ما ترسیم می‌کند. جهان را می‌توان دگرگون ساخت؛ برای تحقق این دگردیسی نیاز به آفرینش اسطوره‌ی جدید بشری است. او این اسطوره را «آیین انرژی شادمان» نام‌گذاری می‌کند. چنین آیینی شاید بیان‌گر آرزوی ما باشد تا خود را دگرگون ساخته، در هستی درنگ کنیم و زیستن را بگشاییم.

شاهین نصیری

۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۸